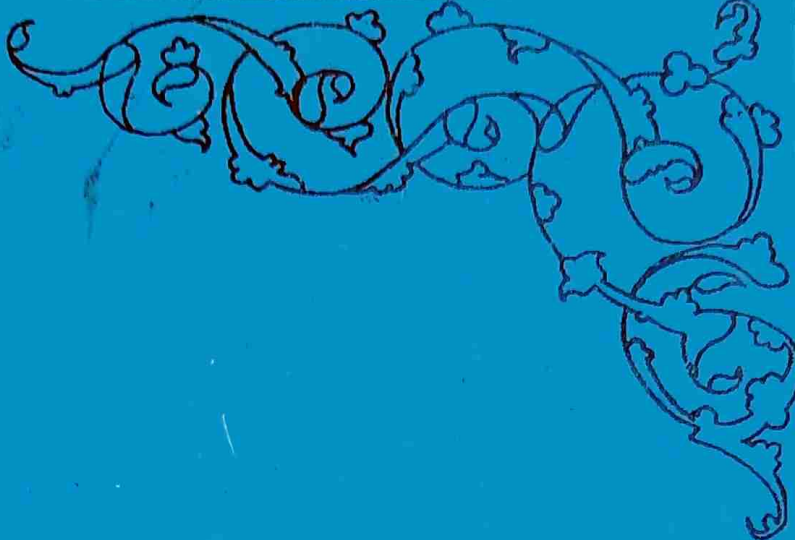
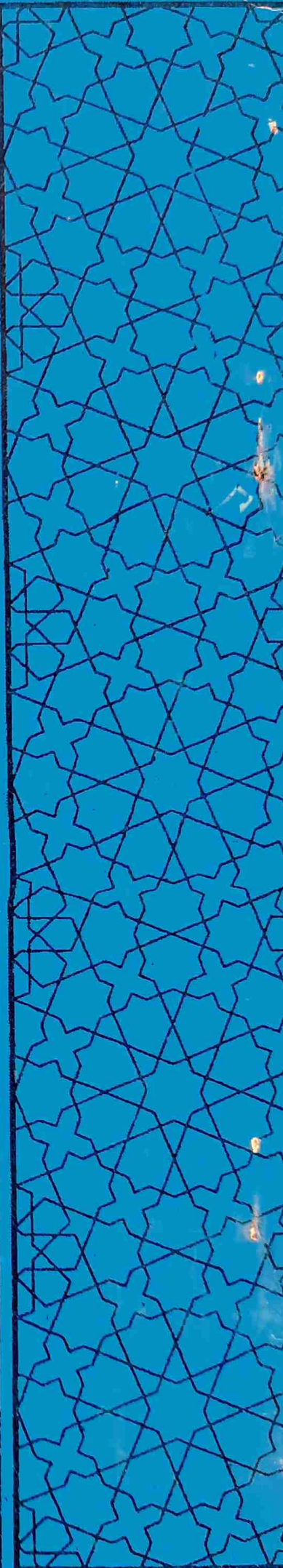




ترتیب خانواده

آیت الله العظمی (ره)



تريٲ خانواده

نويسنده :

« آية ... بهشتى (ره) »

مشخصات کتاب :

□ تربیت خانواده

مؤلف: حضرت آیت ا... بهشتی (ره)

ناشر: ستاد انتخاباتی الحاج فکوری بهشتی فرزند حضرت آیت ا... بهشتی (ره)

تیراژ: ۲ هزار نسخه

نوبت چاپ: اول سنبله ۱۳۸۹

چاپخانه: مطبعه اکبر

A stylized, abstract illustration of the Arabic word 'الله' (Allah) in a calligraphic font, rendered in black and white. The letters are thick and bold, with some internal details like dots and lines. The word is surrounded by various small, decorative elements and symbols, including what looks like a crescent moon and star, and some geometric shapes. The overall style is reminiscent of traditional Islamic art or calligraphy.

اهداء:

به خانواده‌های مظلوم و محروم شیعیان
افغانستان در هزاره‌جات و خانواده‌های
مهاجرین هموطن مقیم جمهوری اسلامی
ایران و اعضا و هواداران مؤمن و مخلص
هیئت عزاداران حسینی مهاجرین افغانی
که در مسیر دفاع از حق و حقیقت حسین
گونه ایستادگی کردند و نگذاشتند
شعله‌های حقیقت، عدالت و مظلومیت به
خاموشی گرایند.



فقیہ مجاہد حضرت آیت اللہ بہشتی (رہ)

چاپ توسط الحاج فکوری «بہشتی» فرزند حضرت آیت اللہ «بہشتی»

فهرست مطالب

پیشگفتار	۹
فصل اول / تربیت خانواده، اساس تربیت جامعه	۱۳
۱- تکلیف اول: در مورد خویشتن خویش	۱۴
۲- تکلیف دوم: در مورد خانواده خویش	۱۵
۳- تعلیم عقاید به زبان ساده	۱۶
۴- داستان حضرت ابراهیم (علیه السلام)	۱۷
۵- داستان دیگر از حضرت ابراهیم (علیه السلام) در قرآن	۱۸
فصل دوم / تعلیم اصول دین به زبان ساده	۲۱
۱- توحید	۲۱
۲- نبوت	۲۲
۳- معاد	۲۳

۴- عدل ۲۳

۵- امامت ۲۴

چهارده معصوم ۲۴

فصل سوم / صفات ثبوتیه و سلبیه خداوند (ج) ۲۷

۱- صفات ثبوتیه ۲۷

۲- صفات سلبیه ۲۹

فصل چهارم / فروع دین ۳۱

۱- خلاصه‌ای از فروع دین ۳۱

۲- نجاسات ۳۳

۳- مطهرات ۳۴

فصل پنجم / گناهان کبیره ۳۷

۱- فهرست گناهان کبیره ۳۷

۲- آموزش مسئله تقلید ۴۰

۳- تعلیم برخی از تکالیف به دختران و زنان ۴۰

۴- تعلیم شهادتین ۴۱

فصل ششم / حقوق والدین ۴۳

۱- حقوق والدین ۴۳

۲- بحث روایتی درباره حقوق متقابل والدین و فرزندان ۴۵

فصل هفتم / حقوق در کلام امام سجاد ۴۹

فصل هشتم / صفات مؤمن در کلام امام صادق ۶۱

پیشگفتار

خانواده اولین سنگ بنای تشکل اجتماعی انسانها بوده و تربیت و اصلاح خانواده اساس تربیت و اصلاح جامعه را تشکیل می دهد، زیرا سعادت و شقاوت یک جامعه در ارتباط مستقیم با سعادت و شقاوت خانواده های تشکیل دهنده آن جامعه بوده و در طول تاریخ، همواره، جوامع بشری، در تعالی، ترقی و تکامل خویش و یا در انحطاط، سقوط و زوال خویش، از صلاح یا فساد خانواده تأثیر پذیر بوده است.

خانواده اولین مرحله حیاتی و حساس تکوین، رشد و تکامل شخصیت هر انسان را تشکیل داده و مهمترین زمینه های بروز استعداد های خلاق بشری و شکل گیری صفات عالی، خصلت های برجسته و سجایای پسندیده انسانی است.

امام علی (علیه السلام) می فرماید: **يُحْفَظُ الْأَطْفَالُ بِصَلَاةِ آبَائِهِمْ** (فرزندان بشر با صلاحیت اخلاقی پدران شان از خطر آلودگی و انحطاط مصئون می ماند).

تربیت صحیح انسان در دوران کودکی و در محیط خانواده، تأثیرات شگرفی در شخصیت اجتماعی فردای او به جای گذاشته و موجب می شود تا انسانهای صالح، مفید، خیرخواه، دلسوز، دانشمند، خدمت گذار و... تقدیم جامعه گردیده و اجتماع انسانی به مرزهای کمال و سعادت مادی و معنوی نزدیکتر گردد. چنانچه امیر المؤمنین علی (علیه السلام) می فرماید: مَا نَحَلَ وَالِدٌ وَلَدًا نَحْلًا أَفْضَلَ مِنْ آدَبٍ حَسَنِ (بهترین بخشش پدر به فرزندش ادب و تربیت نیکوست).

از طرف دیگر، آلودگی محیط خانوادگی و تربیت غلط انسانها در خانواده، موجب بروز آلودگی در محیط اجتماعی انسانها بوده و سبب ظهور بسیاری از مشکلات و معضلات لاینحل در روابط انسانی جامعه بشری می گردد.

بدین لحاظ، اسلام برای تربیت خانواده اهمیت بس عظیمی قائل شده و دستورات و برنامه های بسیار جالب و سازنده ای را در این مورد مقرر فرموده است که اساس خوشبختی یک جامعه در گرو رعایت و انجام آنها است.

کتابی که مطالعه می فرمایید حاوی بسیاری از دستورات آسمانی و انسان ساز اسلام در مورد تربیت خانواده می باشد که با خامة گرانقدر، معلم و مربی دلسوز جامعه ما، فقیه عالیقدر، آیه الله المجاهد بهشتی - رضوان الله تعالی علیه - به نگارش در آمده است. در این کتاب، اسلام با تمام ابعاد اعتقادی، اخلاقی و عملی خویش به زبان بسیار روشن و روان و قابل فهم برای عموم و مخصوصاً برای کودکان و نوجوانان، بیان گردیده است.

تعلیم و آموزش این کتاب در خانواده‌ها، به ویژه در جامعه ما، می‌تواند نسخه‌های شفا بخش دردها و بیماری‌های نفسانی جامعه ما محسوب گردیده و مبارزه با ریشه‌ها و عوامل اصلی گرفتاری‌ها و مشکلات اجتماعی شمرده شود. شخصیت دلسوز جامعه ما آیه‌ا... بهشتی - رضوان الله تعالی علیه - همواره آرزو داشت تا کتاب تربیت خانواده در دسترس عموم قرار گرفته و در میان خانواده‌ها تدریس گردد، اینک پس از رحلت آن بزرگ، و در راستای تحقق آرزوی ایشان کتاب یاده شده با همت والای هیئت عزاداران حسینی (فرزندان مخلص و ادامه دهندگان راه آن مرحوم) به دست نشر سپرده می‌شود، امید است با مطالعه و تدریس و عمل به آن قدمی به سوی سعادت و فلاح برداشته شود. اللهم وفقنا للعلم والعمل الصالح

حوزه علمیه قم

سید عبدالوهاب رحمانی

■ / فصل اول

تربیت خانواده اساس تربیت جامعه

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ (۱)

۱ - اساس و پایه جامعه بشری خانواده است، تشکل خانواده به ازدواج یکمرد و یک زن آغاز می شود و با تولد فرزندان این تشکل کم کمک توسعه پیدا می کند. چنانچه واضح است که از اول بعد از خلقت حضرت آدم و حوا تشکل جامعه به ازدواج یکمرد و یکزن آغاز شده است.

۲ - این تشکل احکام بسیار دارد، در آیه فوق الذکر خدای متعال تربیه جامعه را بدوش مردان مؤمن خانواده ها قرار داده و فرموده است: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) «الایه» یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید حفظ کنید و نگاه بدارید نفسهای خود را (بواسطه بجای آوردن واجبات و ترک کردن محرمات) و نگاه بدارید اهل و عیال و زن و فرزند خود را از آتشی که هیمة آن مردم و سنگ کبریت است.

اشخاصیکه دارای اهل و عیال هستند دو تکلیف بدوش دارند
یک تکلیف راجع بخودش و تکلیف دیگر از ناحیه اهل و عیال

تکلیف اول: در مورد خویش

اما تکلیف راجع بخودش آنست که

اول: اصول دین را بداند طوریکه یقین حاصل نماید بواسطه استدلال تفصیلی چنانچه اهل فن باشد یا بواسطه استدلال اجمالی که بمصنوعات نظر می کند و یقین برایش حاصل می شود که این عالم به این نظم و ترتیب یک صانع دانا، بینا و توانا دارد و آن صانع عادل هم است زیرا ظلم کسی می کند که محتاج باشد خدا محتاج نیست لذا ظلم نمی کند.

و فکر می نماید که خدا عالم را عبث نیافریده همه را برای انسان و جن و جن و انسان را برای اطاعت آفریده است، اطاعت بدون معلم نمی شود، معلم باید ارتباط با ماوراء طبیعت داشته باشد، فکرش که اینجا رسید، بعد، از علماء و مبلغین تعداد و ترتیب انبیاء را می شنود، یقین حاصل می نماید به نبوت و فکر می کند که در دنیا ظلمها و حق تلفیها بسیار واقع می شود باید یکروز جزایی در پیش رو باشد و از علماء می شنود حقانیت روز رستاخیز عمومی را با تفصیلاتش پس یقین پیدا می کند به حقانیت روز قیامت

و تصور می کند بر اینکه بدن انسان که یک عالم کوچک و نمونه عالم بزرگ است، تمام کارهای اعضایش بفرمان قلب است، پس در عالم کبیر هم بعد از پیغمبر یک قلب و مرکز و محور بین افراد بشر باید باشد تا در رفع اختلافات و نظم امور به او مراجعه نمایند.

وقتی که فکرش اینجا می رسد بعد کلمات علماء را در مسایل امامت در زمان حضور و در اطراف ولایت فقیه در زمان غیبت کبری

می شنود یقین برایش حاصل می گردد به تعداد و ترتیب ائمه اثنی عشر و یقین می کند که در زمان غیبت کبری نظم امور جامعه باید به نظارت فقیه عادل اداره شود، گرچه ولایت فقیه از اصول دین نیست ولی بالمناصب ذکر شد،

یا اگر عامی محض است به واسطه شنیدن از پدر و مادر و به واسطه شنیدن از علماء و مبلغین، یقین می کند به اصول دین، و حجیت یقین ذاتی است، یعنی حجیت تمام ادله به واسطه یقین است - حجیت یقین ذاتی است چنانچه تری تمام اشیاء از آب است و تری آب ذاتی است که خدا ذات او را تر آفریده است و چربی تمام اشیاء از روغن است و چربی روغن ذاتی است که خداوند او را چرب آفریده است، اکثر عوام مسلمان از قبیل سوم هستند، این بود تکلیف راجع به خود شخص.

دوم مرتبه این است که واجبات و محرمات را آموخته طبق آن رفتار کند، اول را به جا بیاورد و دوم را ترک کند.

تکلیف دوم: در مورد خانواده خویش

اما تکلیف از ناحیه اهل و عیال این است که خانواده را متقی و پرهیزگار تربیه نماید. این موضوع را باید اساسی پی ریزی کرد. یعنی در حین ازدواج زن مؤمنه، صالحه و عفیفه را تزویج کند تا فرزندی به جامعه تحویل بدهد که برای رستگاری قابلیت داشته باشد. و از تزویج نمودن زن مشهوره به فسق و فجور اجتناب کند، احتیاطاً، و از ازدواج زن مطلقه غیر شرعی به طور حتمی احتراز نماید. چون در اولی، ولد مشکوک و ناباب و دردومی، علاوه بر دائم الزنا بودن فرزند غیر شرعی در جامعه تحویل می دهند و فرزند کذایی قرار قدرت خود جامعه را به فساد می کشد و در حال حیض باید به زوجه خود

نزدیکی نکند که علاوه بر حرمت شرعی، فرزند در حال نزدیکی جنسی، مواجه به خطر مرض بدنی (جذام) و روحی (فاسد و مفسد) می شود. و بسم الله الرحمن الرحيم بگوید تا از اشتراک شیطان محفوظ بماند.

و بعد از تولد فرزند مستحب است طفل را غسل بدهد، اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپ گفته شود و مستحب است کام طفل را با تربت حسین (علیه السلام) یا آب فرات بردارد و اگر پسر است در روز هفتم ختنه کند و احتیاط در ختنه آن است حشفه ظاهر شود و نام نیکو برایش بگذارد و بهترین نام آن نامی است که در ضمن داشته باشند بنده بودن آن ولد را از برای خدا (ج)، مثل عبدالله، عبدالصمد، عبدالجمیل، عبدالحمید، عبدالمجید، عبدالرحیم و امثال آنها و درجه دوم نامهای انبیاء و ائمه هستند. مثل محمد، علی، احمد، هادی، مهدی، حیدر، حسن، حسین.

و هکذا دختران را نیز نام نیکو بگذارید، چون نام تأثیر دارد مثل فاطمه، زهرا، عقیقه، طاهره و امثال آن و مستحب مؤکد است که برای پسر و دختر عقیقه نماید و وقتی که طفل به حد تمیز رسید به مکتب ارسال نماید. محل درس خواندن پسران و دختران علیحده باید باشد و آموزگار دختران زن باشد نه مرد.

تعلیم عقاید به زبان ساده

و از برای اطفال راجع به عقاید اول به زبان کودکی برای شان تعلیم داده شود. و قرار ذیل با طفل بگوید:

بنده کی هستی؟ بنده خدا (ج)

امت کی هستی؟ امت محمد (صلی الله علیه و آله)

دوستدار کی هستی؟ دوستدار علی (علیه السلام)

مذهب از کی داری؟ از امام جعفر صادق علیه السلام
 ملت از کی داری؟ ملت از حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام
 ذریه کی هستی؟ ذریه آدم صفی الله
 آدم از کجا شد؟ آدم را خدا از خاک آفرید.
 (التعلم فی الصغر كالنقش فی الحجر). یاد گرفتن در حال کوچکی مثل
 نقش در سنگ است.

در صورتی که اطفال معتقد شوند به اعتقاد اول، ضد شرقیها
 تربیه می شوند که شرقی ها خدا را منکراند و به اعتقاد دوم، به ضد
 غربیها، که نبوت خاتم الانبیاء (ص) را منکر هستند، تربیه می شوند،
 غربیها وجود خدا (ج) را به طور مطلق منکر نیستند. ولی شریک قرار
 دادند. و عقیده مزخرفی دارند و به اعتقاد سوم، ضد ناصبیها که
 علی علیه السلام را دشمن می داند تربیه می گردد و با محبت علی علیه السلام
 بزرگ می شود و به اعتقاد چهارم، یقین می کند به حقانیت مذهب
 جعفری علیه السلام و به اعتقاد پنجم، ضد مشرکین تربیه می شوند چون
 حضرت ابراهیم قهرمان توحید بود. وجه آنکه مسلمانان ملت از
 حضرت ابراهیم دارند، این است که خداوند متعال خطاب کرد به
 حضرت خاتم الانبیاء (ص) «ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ
 حَنِيفًا»^(۱) یعنی وحی کردیم به سوی تو آنکه متابعت بکن
 ملت ابراهیم را در حالی که ابراهیم اعراض کننده بود از باطل به سوی حق.

داستان ابراهیم

همان طوری که حضر ابراهیم از بین مشرکین حرکت کرد و
 ندای توحید را بلند نمود و با هر کدام قرار فهم و عقل او استدلال
 می کرد و در بیان دلایل توحید رفق و مدارا می نمود چنانچه قصه

شکستادن بت‌ها را قرآن کریم بیان کرده است و ما حاصل چنین است: آن وقتی که از حضرت ابراهیم سؤال کردند، که آیا تو کرده‌ای این کار را با معبودان ما ای ابراهیم؟ (قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ)^(۱) یعنی حضرت ابراهیم گفت: بلکه به جا آورده است این کار را کبیرشان، این بت، پس سؤال کنید شما ایشان را اگر بوده باشند ایشان را توانایی برای سخن گفتن. حضرت ابراهیم تبر را به گردن بت کلان گذاشته بود. گفت همین بت بزرگ دیگرها را پاره پاره و ریزه ریزه کرده است. شما از بتها سؤال کنید اگر سخن می‌گویند. حضرت دروغ نگفته است چون که پشت سر «فعله کبیرهم، هذا» گفته است شما سؤال کنید از خود بتها همین قضیه را اگر سخن می‌گویند، تعلیق به محال عادی کرد. یعنی کبیرشان به جا آورده است اگر سخن گفته می‌تواند. اشاره به اینکه اینها چنانچه قادر سخن گفتن نیستند قادر به زدن هم نیستند. وقتی که نفع و ضرر رساننده نتوانند لیاقت معبودیت را ندارند. لذا من زده‌ام و کار مناسب هم کرده‌ام. (فرجعوا الی انفسهم فقالوا انکم انتم الظالمون). یعنی رجوع کردند به خودها پس گفتند بعضی‌شان با بعضی دیگر: ظالمان هستید که می‌پرستید اشیائی را که قدرت بر نطق ندارند، اعتراف کردند به حجت ابراهیم، از راه عجز یا از راه دانستن حق. ولی باز راه انکار را پیش گرفته حضرت ابراهیم را بین آتش انداختند و آتش به امر خدا برای حضرت ابراهیم سرد و سلامت شد.

داستان دیگر ابراهیم در قرآن

قوم حضرت ابراهیم بعضی ستاره پرست و بعضی آفتاب پرست و بعضی ماه پرست و بعضی آتش پرست و بعضی بت پرست

بود. و حضرت ابراهیم برای تنبیه نمودن قوم خود وقتی که ستاره زهره را دید، گفت: این پروردگار من است (یعنی به گمان شما). وقتی که زوال کرد گفت: دوست نمی دارم زوال کنندگان را، یعنی برای زهره پرستان فهماند که عقیده شما فاسد است.

پس وقتی که قمر را دید، گفت: این پروردگار من است (یعنی به گمان شما ماه پرستان) وقتی قمر زوال نمود، گفت: اگر پروردگار مرا هدایت نکند می گردم از جمله قوم گمراه شونده. کنایتاً برای ماه پرستان فهماند که عقیده شما باطل است. (فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسُ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ)^(۱) یعنی پس چونکه دید حضرت ابراهیم آفتاب را طلوع کننده گفت این پروردگار من است (یعنی به اعتقاد شما آفتاب پرستان) این بزرگتر است. پس چونکه آفتاب زوال کرد گفت: ای قوم به درستی من بیزارم از چیزهایی که شریک قرار داده اید، آنها را از برای خدا. (إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ)^(۲)

به درستی من توجه دادم نفس خود را به سوی آنچنان ذاتی که آفریده است آسمانها و زمین را در حالی که خالص کننده ام اعتقاد خود را از شرک به سوی توحید یا در حالی که اعراض کننده ام از شرک به سوی توحید و نیستم من از مشرکین.

حضرت ابراهیم طوری استدلال کرد که برای هر کدام از معبودان باطله قوم خود اول (از باب فرض یا از باب تقدیر قولکم یا زعمکم یا از باب انکار) عنوان ربیت داد. بعد با اشاره به زوال پذیری هریک، رب بودن آنها را باطل کرد. این طرز برای اهل هدایت اوقع در

۱- سوره ششم آیه ۷۸

۲- سوره ششم آیه ۷۹

نفوس شد. (برای اشخاصی که قابل هدایت بودند) اما آنانی که قابل نبودند هدایت نشدند. لذا برای حضرت محمد مصطفی (ص) با آنکه سید الانبیاء است دستور داده شد که در طریق بیان توحید و در بلند شدن ندای توحید در بین مشرکین مثل حضرت ابراهیم رفتار نماید. یعنی در ایراد دلایل توحید. از راهی که حضرت ابراهیم سابق بود لذا متابعت آمد نه از راهی که دین حضرت خاتم تابع دین حضرت ابراهیم باشد. چونکه حضرت محمد (ص) صاحب دین و کتاب مستقل و افضل همه انبیاء است. لذا حضرت خاتم الانبیاء هم طبق فهم و عقل مشرکین استدلال می کرد و معجزات غیر دایمی حضرت خاتم الانبیاء (ص) وفق فهم مشرکین بود مثل شق القمر و مثل آنکه سنگهای ریزه به دست حضرت به زبان آمد. همین طور حضرت محمد (ص) مثل حضرت ابراهیم از بین مشرکین بپرق توحید را بلند نمود.

و یک درجه دیگر نیز ذکر شده است و آن این است که بعضی دستورات در زمان حضرت ابراهیم از جانب خدا (ج) آمدند؛ مثل ختنه کردن و مثل ریش گذاشتن و اصلاح آن و غیره که در کتب مفصل مشروحاً ذکر شده اند و آن امور هیچ وقت نسخ نشده است گرچه طایفه یهود و نصاری به آن عمل نمی کنند چونکه تورات و انجیل تحریف شده است. لذا وحی شد به حضرت خاتم الانبیاء (ص) بر آنکه آن اموری که در زمان حضرت ابراهیم دستور داده شده بود همان را بین امت خود رواج بده. و به اعتقاد ششم ضد داروین تربیت می شود که داروین انسان را از میمون می داند.

و به اعتقاد هفتم (آدم را خدا از خاک آفرید) اعتقاد اول تأکید

می گردد.

□ / فصل دوم

تعلیم اصول دین به زبان ساده

پسران و دختران را قرآن کریم تعلیم نمایند که کتب آسمانی ما است، وقتی که پسران و دختران نزدیک به بلوغ رسیدند برای شان اصول دین را به بیان ساده بیاموزند به این طریق، اصول دین پنج است:

اول - توحید

دوم - عدالت

سوم - نبوت

چهارم - امامت

پنجم - معاد.

اول: توحید

توحید یعنی خداوند عالم یک است و شریک ندارد.

توحید چهار قسم است:

۱- توحید ذاتی است، یعنی ذات خدا (ج) یکی است و شریک

و مثل و مانند ندارد و واحد حقیقی است.

۲- **توحید صفاتی است**، در ازلی بودن و ابدی بودن، خدا(ج) شریک ندارد، خدای تعالی سرمدی الوجود هست، همیشه بوده و هست و اول و آخر ندارد یعنی همان طوری که خدا(ج) از حیث ذات شریک ندارد از حیث صفات نیز شریکی ندارد. صفات خدا مثل علم و قدرت و حیات و... عین ذات خدا است نه زائد بر ذات. در این موضوع در صفات ثبوتیه نیز بحث می شود. انشاء الله تعالی.

۳- **توحید افعالی است**، در خلقت عالم و در اداره و تربیت عالم، خدا(ج) شریک ندارد. قادر مطلق تمام عالم را آفریده و تربیه و اداره می کند. کفّاری که بت پرستی می کردند بتها را شریک در خلقت نمی دانستند ولی شریک در اداره جهان می دانستند. این عقیده فاسد است خداوند بدون شریک، ایجاد کننده تمام عالم و اداره کننده آن است.

۴- **توحید عبادی است**، در عبادت باید به خدا شریک قرار داده نشود و آن را از جهت ریا و غیره غرض های غیر شرعی، انجام ندهد، و محض به رضای خدا و از جهت امتثال و فرمان برداری امر خدا عبادت کند.

دوم: نبوت

یعنی یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر از جانب خدا به وظیفه نبوت و رسالت موظف شدند که هر یک شان وظیفه مقدس خود را تا آخرین قدرت انجام دادند، اول ایشان حضرت آدم علیه السلام

و آخرشان حضرت محمد ابن عبدالله (ص) که خاتم الانبیاء است. سلسله انبیاء دو دسته بودند: مرسل و غیر مرسل، پیغمبری که ملک را می دید مرسل و پیغمبری که برایش وحی می شد و الهام می شد ولی شخص ملک را نمی دید، غیر مرسل گفته می شود. پیامبران مرسل نیز دو صنف بودند: صاحب کتاب و شریعت مستقل و غیر صاحب شریعت مستقل، حضرت آدم و حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت محمد (ص) صاحب کتاب و شریعت مستقل بوده اند. و از دسته صاحبان شریعت مستقل پنج پیغمبر اولوالعزم بوده اند، یعنی شریعت شان بعضی احکام شریعت سابق را نسخ کردند: اول حضرت نوح، دوم حضرت ابراهیم، سوم حضرت موسی، چهارم حضرت عیسی، پنجم خاتم الانبیاء حضرت محمد (ص).

سوم: معاد

معاد یعنی عود نمودن روح مجرد به بدن عتصیری و حشر شدن با بدن جسمانی در روز رستاخیز عمومی.

چهارم: عدل

عدل یعنی خدا عادل است، ظالمان را لعنت نکرده است در (الا لعنت الله على القوم الظالمین).

پنجم: امامت

امامت یعنی علی علیه السلام با یازده نفر از فرزندان معصوم شان امامان بر حق هستند به این ترتیب:

اول امام علی علیه السلام

دوم امام حسن بن علی علیه السلام

سوم امام حسین علیه السلام سرور شهیدان و فرزند دیگر علی علیه السلام

چهارم امام زین العابدین علی ابن الحسین علیه السلام

پنجم امام محمد باقر علیه السلام فرزند امام زین العابدین علیه السلام

ششم امام جعفر الصادق علیه السلام فرزند امام محمد باقر علیه السلام

هفتم امام موسی کاظم علیه السلام فرزند امام جعفر الصادق علیه السلام

هشتم امام علی الرضا علیه السلام فرزند امام موسی کاظم علیه السلام

نهم امام محمد تقی علیه السلام فرزند امام علی الرضا علیه السلام

دهم امام علی النقی علیه السلام فرزند امام محمد تقی علیه السلام

یازدهم امام حسن العسکری علیه السلام فرزند امام علی النقی علیه السلام

دوازدهم حضرت بقیه الله الحجت ابن الحسن علیه السلام امام مهدی (عج)

توحید و نبوت و معاد اصول اسلام است. عدل و امامت اصول مذهب است و مجموع اصول دین است.

چهارده معصوم

چهارده معصوم را برای پسران و دختران معرفی نمایند. اول:

حضرت خاتم الانبیاء، دوم امام علی علیه السلام، سوم حضرت زهرا سلام

الله علیها دختر خاتم الانبیاء (ص) چهارم: امام حسن علیه السلام، پنجم

امام حسین علیه السلام و باقی ائمه علیهم السلام و به عبارت دیگر: مصطفی با

سه محمد (۱۲، ۹، ۵) مرتضی با سه علی (۴، ۸، ۱۰) جعفر و موسی و

زهرا یک حسین با دو حسن (۲، ۱۱)

جدول تاریخ چهارده معصوم علیه السلام

مقام	نام	لقب کنیه	نام پدر	نام مادر	تاریخ ولادت	محل ولادت	تاریخ وفات	محل وفات	عمر	تاریخ شهادت	محل شهادت	سایر
امام اول	محمد	مصطفی	ابو طالب	عبدالله	۱۲ ربیع الاول	مکه	۶۳	بیت	۶۳	۲۸ ذی قعدة	مدینه	پدر: عبدالمطلب، مادر: آمنه بنت وهب
امام دوم	علی	میر تقی	ابو طالب	فاطمه	۱۳ رجب	مکه	۶۳	بیت	۶۳	۲۱ شعبان	مدینه	پدر: عبدالمطلب، مادر: آمنه بنت وهب
امام سوم	حسن	محبوب	ابو طالب	فاطمه	۱۴ شعبان	مکه	۶۳	بیت	۶۳	۱۱ ذی قعدة	مدینه	پدر: عبدالمطلب، مادر: آمنه بنت وهب
امام چهارم	حسین	شهادت	ابو طالب	فاطمه	۱۵ شعبان	مکه	۶۳	بیت	۶۳	۱۰ محرم	کربلا	پدر: عبدالمطلب، مادر: آمنه بنت وهب
امام پنجم	علی	رضا	ابو طالب	فاطمه	۱۶ محرم	مکه	۶۳	بیت	۶۳	۱۵ شعبان	مدینه	پدر: عبدالمطلب، مادر: آمنه بنت وهب
امام ششم	محمد	باقر	ابو طالب	فاطمه	۱۷ شعبان	مکه	۶۳	بیت	۶۳	۱۰ محرم	کربلا	پدر: عبدالمطلب، مادر: آمنه بنت وهب
امام هفتم	جعفر	صادق	ابو طالب	فاطمه	۱۸ شعبان	مکه	۶۳	بیت	۶۳	۱۵ شعبان	مدینه	پدر: عبدالمطلب، مادر: آمنه بنت وهب
امام هشتم	موسی	کاظم	ابو طالب	فاطمه	۱۹ شعبان	مکه	۶۳	بیت	۶۳	۱۵ شعبان	مدینه	پدر: عبدالمطلب، مادر: آمنه بنت وهب
امام نهم	علی	رضا	ابو طالب	فاطمه	۲۰ شعبان	مکه	۶۳	بیت	۶۳	۱۵ شعبان	مدینه	پدر: عبدالمطلب، مادر: آمنه بنت وهب
امام دهم	محمد	جواد	ابو طالب	فاطمه	۲۱ شعبان	مکه	۶۳	بیت	۶۳	۱۵ شعبان	مدینه	پدر: عبدالمطلب، مادر: آمنه بنت وهب
امام یازدهم	علی	هادی	ابو طالب	فاطمه	۲۲ شعبان	مکه	۶۳	بیت	۶۳	۱۵ شعبان	مدینه	پدر: عبدالمطلب، مادر: آمنه بنت وهب
امام بیستم	حسن	عسکری	ابو طالب	فاطمه	۲۳ شعبان	مکه	۶۳	بیت	۶۳	۱۵ شعبان	مدینه	پدر: عبدالمطلب، مادر: آمنه بنت وهب
امام دوازدهم	محمد	مهدی	ابو طالب	فاطمه	۲۴ شعبان	مکه	۶۳	بیت	۶۳	۱۵ شعبان	مدینه	پدر: عبدالمطلب، مادر: آمنه بنت وهب

بسم الله الرحمن الرحیم و الصلوة علی محمد و آله
 این جدول از تاریخ ولادت و وفات ائمه معصومین علیهم السلام است که در کتب معتبره نقل شده است و در این جدول به تاریخ میلادی و شمسی و همچنین محل ولادت و وفات آن بزرگواران درج شده است.
 در این جدول به تاریخ ولادت و وفات ائمه معصومین علیهم السلام درج شده است و در این جدول به تاریخ میلادی و شمسی و همچنین محل ولادت و وفات آن بزرگواران درج شده است.

این جدول از تاریخ ولادت و وفات ائمه معصومین علیهم السلام است که در کتب معتبره نقل شده است و در این جدول به تاریخ میلادی و شمسی و همچنین محل ولادت و وفات آن بزرگواران درج شده است.
 در این جدول به تاریخ ولادت و وفات ائمه معصومین علیهم السلام درج شده است و در این جدول به تاریخ میلادی و شمسی و همچنین محل ولادت و وفات آن بزرگواران درج شده است.

در این جدول به تاریخ ولادت و وفات ائمه معصومین علیهم السلام درج شده است و در این جدول به تاریخ میلادی و شمسی و همچنین محل ولادت و وفات آن بزرگواران درج شده است.
 در این جدول به تاریخ ولادت و وفات ائمه معصومین علیهم السلام درج شده است و در این جدول به تاریخ میلادی و شمسی و همچنین محل ولادت و وفات آن بزرگواران درج شده است.

□ / فصل سوم

صفات ثبوتیه و سلبیه

برای پسران و دختران پیاموزانند صفات ثبوتیه و سلبیه خدای متعال را به این ترتیب:

۱- صفات ثبوتیه

صفات ثبوتیه خدا (ج) هشت است:

اول حی: یعنی خداوند زنده است، حیاتش عین ذاتش است، نه مثل انسان که حیاتش جزء ذاتش است.

دوم عالم: یعنی خدا دانا است به جزئی و کلی و به گذشته و آینده و علمش عین ذاتش است نه عارض بر ذات.

سوم قادر: یعنی خدا توانا است به تمام ممکنات، قدرتش لایتناهی و عین ذاتش است و نه زائد و عارض بر آن.

چهارم مرید: یعنی خدا اراده کننده است هر شیء را که مصلحت و حکمت تعلق بگیرد به آن شیء یعنی صدور فعل از خدا با اراده و قصد و اختیار است نه مثل صدور حرارت از آتش که قهراً و بلا

اختیار است. اراده تکوینی خداوند تخلف ناپذیر است، چنانچه خداوند کیفیت اراده خودش را در آخر سوره یس آیه ۸۱، فرموده است: (اِذَا امره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون) یعنی زمانی که اراده کند خلقت شیء را می گوید از برای شیء «کن» موجود شو فوراً موجود می شود. پنجم مدرک: یعنی خداوند بدون احتیاجیت به آلات و اسباب درک کننده است هر شیء را. یعنی خدا سمیع و شنوا است نه با عضو گوش و بصیر است نه به گردانیدن حلقه چشم هکذا، خلاصه خدا برای درک کردن اشیاء محتاج به هیچ نوع آلات و اسباب نیست و از جسم و جسمانیت منزّه است.

ششم ازلی و ابدی: یعنی ذات حضرت حق همیشه بوده است و می باشد، فناء ندارد، سرمدی الوجود است، اول و آخر ندارد. هفتم متکلم: یعنی ذات خدای تعالی تکلم کننده است، از جمله کلماتش قرآن عظیم الشان است، حروف و اصوات را در جسمی از اجسام ایجاد می کند، چنانچه در درخت صدای انا الله برای حضرت موسی ایجاد کرد.

هشتم صادق: یعنی خدای متعال راست گو است، دروغ قبیح است از خدا صادر نمی شود.

صفات ثبوتیه خدا بسیار است: چه صفات ذاتیه و چه صفات فعلیه از قبیل خالق، رازق، صانع و غیره ولی مشهور تنها همین هشت صفت مزبور را ذکر کرده اند. شاید جهتش این باشد که در اکثر این هشت صفت بحث بین فلاسفه و حکماء زیاد است که زمینه برای ذکر آن بحثها مساعد نیست. جهت دیگر در عدم ذکر باقی، این است که باقی در بعضی این هشت صفت مندرج است به ویژه صفت قادریت

یعنی ذاتی که قادر مطلق است قدرتش لایتناهی است می شود هم رحمن و هم رحیم و هم جمیل و هم عظیم و هم خالق و هم رازق و هم کریم و هم لطیف و... باشد و است.

هم خلق می کند، هم فانی می کند، هم زنده می نماید و هم رزق می دهد و هم مورد لطف قرار می دهد، هم نجات می دهد، هم هلاک می کند، هم عذاب می کند و هم می بخشد. هکذا باقی صفات.

۲- صفات سلبیه

صفات سلبیه خدا یعنی صفاتی که در خدا وجود ندارد و خدا منزّه و پاک است از آن صفات، و آنها هفت است:

اول: جسم و جوهر و عرض نیست؛ جسم نیست یعنی دارای طول و عرض و عمق نیست، جوهر نیست یعنی مثل عقل و نفس و امثال آن نیست. عرض نیست یعنی مثل رنگها و مثل روشنی ها و تاریکی ها و امثال آن نیست.

دوم مرکب نیست؛ یعنی از هیچ شیء ترکیب نشده است. سوم مرئی نیست؛ یعنی خدای متعال دیده نمی شود، نه در دنیا و نه در آخرت.

چهارم محل حوادث نیست؛ یعنی تغییر پذیر نیست و احتیاجیت به جهت و مکان ندارد.

پنجم شریک ندارد؛

ششم معانی نیست؛ زیرا معانی آن است که قدرتش زائد بر ذاتش باشد مثل قدرت انسان که زائد بر ذات انسان است و علمش زائد بر ذاتش باشد مثل علم انسان که زائد بر ذات انسان است.

صفات ذاتیه خداوند این طور نیست. یعنی قدرتش عین ذاتش است، علمش عین ذاتش است، حیاتش عین ذاتش است.

هفتم خداوند محتاج نیست نه در ذات و نه در صفات؛ غنی بالذات است.

در مجموع پانزده صفت فهرست وار برای حفظ کردن ذکر می شود.

صفات ثبوتیه هشت صفت است:

- ۱ - عالم
- ۲ - قادر
- ۳ - حی
- ۴ - مرید
- ۵ - مدرک
- ۶ - ابدی و ازلی
- ۷ - متکلم
- ۸ - صادق.

صفات سلبیه هفت صفت است:

- ۱ - نه جسم است
- ۲ - نه مرکب
- ۳ - نه مرئی
- ۴ - نه محل
- ۵ - لا شریک است
- ۶ - نه معانی،

۷ - تو غنی دان خالق، از راهی که غنی به معنای بی نیاز است. لذا

از صفات سلبیه ذکر شده است.

فصل چهارم

فروع دین

۱- خلاصه‌ای از فروع دین

یعنی کلیات واجب فرعیه دینی قرار ذیل ذکر می‌شود:

اول نماز، دوم روزه، سوم زکات، چهارم خمس، پنجم حج، ششم جهاد، هفتم امر به معروف یعنی امر نمودن به واجبات طور واجب و امر نمودن به مستحبات طور مستحب.

هشتم، نهی از منکر یعنی منع کردن از اشیاء حرام واجب است و منع کردن از مکروهات مستحب است.

نهم تولی یعنی دوست داشتن خدا و دوست داشتن دوستان خدا مثل انبیاء و اولیاء الله.

دهم تبرأ یعنی بی‌زاری جستن از دشمنان خدا و بی‌زاری جستن از دشمنان دوستان خدا (ج) یعنی بی‌زار بودن از کفار و منافقین.

یک تشبیه جالب

اصول دین و فروع دین فی الجمله ذکر شد، مناسب است در

اینجا تشبیهی ذکر شود. تشبیه معنویات به مادیات یا تشبیه آفتاب معنوی با آفتاب مادی. همان طوری که در عالم طبیعی منظومه شمسی است که شمس در محور خود می چرخد و به چند کره نور می دهد جاذبه و دافعه است از جمله زمین در اطراف شمس گردش کرده کسب نور می نماید؛ همانگونه در عالم اعتقادات و احکام منظومه شمسی تصور می شود که در عالم معنی شکل دارد یعنی آفتاب اصول دین در محور خود که قلب مؤمن است، می چرخد و تمام اعضاء و جوارح مؤمن مملو از نور ایمان می شود و هر عضو به حکم ایمان کار می کند. مثلاً از چشم نور و روشنی عقیده اسلامی ظاهر می گردد، موقعی که قانون اسلام اجازه می دهد نظر می کند و در موقعی که اجازه نمی دهد اغماض می نماید. همچنین زبان مؤمن خالص یک قطعه از ایمان می شود. سراسر به شعاع ایمان روشنی می اندازد و جائی که ایمان نهی کند حرکت نمی کند. کذلک باقی اعضاء هر کدام به نور ایمان روشن می شود و اطراف خود را روشن می کند.

و فروع دین از قبیل نماز و روزه و زکات و... مثل کرات منظومه شمسی در اطراف شمس عقاید حقه دور زده و کسب نور می نماید. مثلاً نمازی که شرایط نماز را از قبیل وضو و طهارت بدن و لباس و غیره دارا باشد و با اعتقاد به اصول دین انجام داده شود معراج المؤمن گفته می شود و اگر اعتقاد درست نباشد و لو باقی شرایط را دارا باشد فائده ندارد و باطل واقع می شود و هکذا باقی فروع دین هر کدام باید در اطراف ایمان بچرخد تا حقیقت آن عمل به دست آید. مثلاً جهاد در صورتی که با اعتقاد کامل به عقاید اسلامی محض به

رضای خدا (ج) تحقق پیدا کند از شمس معنوی (ایمان) کسب نور نماید بابتی از ابواب بهشت گفته می شود و مصداق کلام امیر المؤمنین علی (علیه السلام) می گردد که فرموده: فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِمَنْ أَحْبَبَهُ؛ پس به درستی جهاد دری از درهای بهشت است. دری است که خدا (ج) این در بهشتی را بر روی خاصه از دوستانش گشوده است و مجاهدین واقعی از خاصه اولیاء الله می باشند و تنها مجاهدینی که محرک ایشان اعتقاد به عقاید حقه است. آیه مبارکه: فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا درباره ایشان تطبیق می شود. یعنی خدا فضیلت داده است جهاد کنندگان را بر نشینندگان از حیث اجر بزرگ، خلاصه هر یکی از واجبات فرعیه علاوه بر شرایط فرعیه خصوصی با دور در اطراف شمس اعتقادی قابل ارج و اهمیت و منور به نور معنوی می گردد.

۲- نجاسات:

برای پسران و دختران نزدیک به تکلیف بیاموزند تعداد اشیاء نجس را تا از آنها احتراز کنند. یک شعر در این موضوع در کودکی آموخته بودم می خواهم برای کودکان بنویسم:

بتو چند چیز نجاست بگویم سبج

غـبـخـم سـخـکـش فـجـج

«غ» غایط.

«ب» بول.

«خ» خون.

«م» منی.

«م» میت.

«س» سنگ.

«خ» خوک.

«ک» کافر.

«ش» شراب.

«ف» فقاخ.

«ج» عرق جنب از حرام.

«ج» عرق حیوان نجاست خواری که او را جلال می گویند؛ به طوری که به خوردن فضله انسان عادت کرده باشد که از آن گوشت بروید.

۳- مطهرات:

اشیایی که اشیاء نجس شده را پاک می کند دوازده است:

اول آب مطلق؛ یعنی بدون قید در عرف آب گفتن صحیح باشد. مثل آب جوی و چشمه که قید تصحیحی نیست بلکه قید تعیینی است، به آب جوی بدون قید بگوید این آب است صحیح می شود. آب مضاف مطهر نیست مثل گلاب و مثل آب چاه و مثل آب سیل که بدون قید گل و چاه و سیل، آب گفته نمی شود.

دوم زمین پاک و خشک. کف پا و ته کفش را به راه رفتن یا مالیدن پا با زایل شدن عین نجاست پاک می کند.

سوم آفتاب: بعد از زوال عین نجاست زمین تر و دیوار تر و درب تر و پنجره تر را که به اشراق نور خشک کند پاک می کند، و درختان و میوه های سر درخت و گیاهانی که نجس شده باشد بعد از زوال عین نجاست به تابش آفتاب خشک شود پاک می شود.

چهارم استحاله؛ یعنی جنس شیء نجس بدل شود به یک شیء پاک، مثلاً سگ نمک شود، چوب متنجس خاکستر شود، آب متنجس را حیوان حلال گوشت شیرده بخورد و شیر گردد پاک می شود. منی مسلمان ولد شود پاک می شود به شرطی که زنده باشد و از نجاست عارضی پاک شود و همچنان منی حیوان های طاهر العین در صورتی که تبدیل به ولد حیوان موصوف گردد پاک می شود.

پنجم به ذریعه جوشیدن به آتش و بر طرف شدن و کم شدن دو ثلث آب انگوری که به جوش آمدن نجس شده بود ثلث باقیمانده را پاک می کند.

ششم انقلاب؛ وقتی که شراب سرکه شود به نفس خود یا به علاج پاک می شود.

هفتم انتقال؛ مثل خون انسان که منتقل شود به بدن پشه و کبک و قمل.

هشتم اسلام؛ پاک کننده است بدن کافر را در صورتی که بگوید: «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله».

نهم تبعیت؛ مثلی که شراب به واسطه سرکه شدن پاک شود ظرف آن نیز پاک می شود و مثل بدن میت که پاک شود تخته نیز پاک می شود و کافری که اسلام بیاورد اولاد صغیرش نیز بالتبع پاک می شود.

دهم زوال عین نجاست از بدن حیوان مطهر است؛ مثل منقار مرغ که ملوث به نجاست باشد و مثل دهن گربه که ملوث به خون باشد و مثل حیوانی که ملوث به دم ولادت باشد همه آنها به زوال عین نجاست پاک می شود و همچنین دهن انسان وقتی که خون شود

بدون ظاهر شدن به لبها به زوال عین نجاست پاک می شود و ضرورت به آب کشیدن ندارد.

یازدهم استبراء حیوان نجاست خوار است و اداره کردن او را از نجاست خوردن، استبراء حیوان موصوف، بول و غایط و عرق آن را پاک کننده است.

مدت استبراء در شتر چهل روز است و در گاو بیست روز و در بز و گوسفند ده روز، در مرغ آبی پنج روز و در مرغ خانگی سه روز است. به واسطه استبراء حیوان موصوف، گوشت آن که حرام شده بود حلال می شود.

دوازدهم غایب شدن مسلمان است. مثلاً شخص مسلمان لباسش نجس شود و دانا شود به نجاست آن و از آنجا به جای دیگر برود بعد از غایب شدن پیدا شود به همان لباس نماز بخواند حکم می شود که لباس را پاک کرده است یا ظرف نجس شود؛ صاحب ظرف مسلمان باشد به نجاست آن آگاه شود آن ظرف را گرفته ببرد و از نظر غایب شود بعد به آن ظرف طعام بیاورد حکم به پاکی می شود.

فصل پنجم

گناهان کبیره

۱- فهرست گناهان کبیره

برای پسران و دخترانی که نزدیک به تکلیف رسیده‌اند گناهان کبیره را تعلیم کنند تا ایشان از آنها احتراز و دوری نمایند. گناهان کبیره زیاد است که برخی از آنها به ترتیب ذیل می‌باشد:

- ۱- شریک قرار دادن به خدا
- ۲- نا امید شدن از رحمت خدا
- ۳- ایمن بودن از عذاب خدا
- ۴- عقوق والدین یعنی بدی کردن به پدر و مادر
- ۵- قتل نفس محترمه یعنی مسلمانی را ناحق بکشد
- ۶- مرد عقیف و زن عقیفه را نسبت به زنا دادن بدون اثبات شرعی
- ۷- خوردن مال یتیم به ظلم و ستم بلکه خوردن مال مطلق مسلمان بدون قانون شرعی حرام است
- ۸- فرار کردن از جهاد

- ۹- خوردن ربا
- ۱۰- زنا
- ۱۱- لواط
- ۱۲- سحر و جادو
- ۱۳- قسم خوردن به خدا (ج) کذباً
- ۱۴- ندادن زکات واجب و هم چنین است ندادن خمس واجب
- ۱۵- شهادت دروغ
- ۱۶- کتمان شهادت
- ۱۷- خوردن شراب
- ۱۸- ترک کردن نماز عمداً و همچنین است ترک کردن باقی واجبات از قبیل روزه، حج، جهاد و امثال آن
- ۱۹- شکستن عهد و پیمان
- ۲۰- قطع رحم یعنی ترک کردن احسان به سوی ذی رحم در جایی که متعارف باشد احسان
- ۲۱- بعد از هجرت از بلد کفر به بلد اسلام، رفتن و سکنا کردن به بلاد و شهرهایی که دین داری در آنجا ضعیف می شود
- ۲۲- دزدیدن
- ۲۳- انکار احکامی را که خدا نازل کرده است
- ۲۴- دروغ گفتن بر خدا (ج) یا به رسول خدا ﷺ یا بر اوصیای رسول ﷺ مثلاً یک مطلب را از خود اختراع کردن و به خدا نسبت دادن که خدا (ج) همچو فرموده است یا به پیغمبر یا به الهه نسبت بدهد از جمله گناهان کبیره است، بلکه مطلق دروغ حرام

و از گناهان کبیره است، دروغگو دشمن خدا (ج) به شمار رفته است.

۲۵ - خوردن میته

۲۶ - خوردن خون نجس

۲۷ - خوردن گوشت خوک

۲۸ - خوردن گوشتی که در وقت ذبح عمداً نام خدا برده نشده باشد بلکه نام غیر خدا برده شده باشد

۲۹ - قمار بازی کردن و تصرف کردن مال قمار

۳۰ - خوردن مال به باطل مثل قیمت شراب و قیمت میته و قیمت مطلق مسکر (زایل کننده عقل) و اجرت و کرایه زنا دهنده و مثل قیمت سگ غیر شکاری و مثل رشوه گرفتن در مقام قضاوت و لو قضاوت به حق باشد و مثل اجرت کاهن و مثلی که مال از خدمت کارکنان ظلمه به دست بیاورد و مثل قیمت شطرنج جمیع این مذکورات از مصادیق اکل مال به باطل و حرام است.

دیگر از جمله گناهان کبیره کم فروشی و کمک به ظالمین و اعتماد به سوی ظالمین و ولایت کردن از برای ظلمه است و حبس کردن حقوق است بدون عذر شرعی و تکبر است و اسراف و تبذیر است که مال را بیجا مصرف کند و استخفاف بحج و محاربه نمودن با دوستان خدا و مشغول شدن به لهویات است مثل آواز خوانی که متعارف در نزد اهل فسق و فجور است و مثل تنبور زدن و باقی سازهایی که نزد فساق متعارف می باشد.

از جمله گناهان کبیره غیبت مؤمن است و در چند مورد غیبت جایز است: اول، غیبت متجاهر بفسق یعنی شخصی که فسق و فجوری

می‌کند و هیچ باک ندارد. دوم غیبت ظالم، سوم غیبت شخصی که از آن خوف کشیده می‌شود بر دین یعنی به لباس اسلام ضرر به اسلام می‌رساند این طور اشخاص جایز الغیبه است. مواضع دیگر هم دارد ولی از راهی که در این برنامه گنجایش ندارد خودداری شد.

و دیگر تهمت زدن بر مؤمن است و سخن چینی بین مؤمن‌ها و تفرقه اندازی بین ایشان و دشنام دادن مؤمن و اهانت و ذلیل نمودن مؤمن و سعی کردن است بین دو نفر به جمع شدن به وطی حرام و غش نمودن است از برای مسلمانان یعنی مثلاً روغن خوب را به روغن بد مخلوط کرده به نام خوب بفروشد حرام است. همین طور باقی اشیاء.

و دیگر از جمله گناهان کبیره سبک شماریدن گناه است. ریاکاری است، دیگر نفاق اندازی و بر هم زدن نظم جامعه اسلامی و راهزنی و غیر این مذکورات هم است زیاده از کتابهای مفصل اخذ شود.

۲- آموزش تقلید

برای پسران و دختران مسأله تقلید را بیاموزند، در غیر اصول دین و ضروریات دین از مجتهد جامع الشرایط اعلم عصر تقلید نمایند.

۳- تعلیم برخی از تکالیف به دختران و زنان

برای پسران و دختران نزدیک به تکلیف طرز وضو کردن و احکام آن و طرز غسل کردن و احکام آن و طرز تیمم نمودن و احکام آن و نحوه نماز خواندن و احکام ضروری آن و کیفیت روزه گرفتن و احکام آن را بیان نمایند و وادار کنند به عمل کردن.

و برای زنان احکام و مسایل زنانه را بیاموزند و دستور بدهند بر

طبق آنها عمل شود و حقوق زنان را مراعات کنند از قبیل مهر، خوراک و پوشاک و مسکن و غیره.

و برای زنان واجب است که عفت خود را حفظ نمایند. و فرزندان پاک به جامعه تحویل بدهند و اطاعت شوهر را به حکم خدا و پیغمبر کنند.

۴- تعلیم شهادتین

برای پسران و دختران نزدیک به کبارت شهادتین را تعلیم نماید و بیاموزد به این ترتیب:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وَأَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِمَامٌ حَقٌّ مَّعْصُومٌ مَّنْصُوبٌ مِّنْ قِبَلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ وَأَنَّ الْحُسَيْنَ وَالحُسَيْنَ وَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ وَ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ وَ الْحُجَّةَ الْقَائِمَ الْمُنْتَظَرُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أئِمَّةُ الْمُؤْمِنِينَ وَ حُجَجُ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ وَإِنَّ مَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ ﷺ حَقٌّ وَأَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَ سُؤَالَ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ فِي الْقَبْرِ حَقٌّ وَ الْبَعْثَ حَقٌّ وَ النُّشُورَ حَقٌّ وَ الصِّرَاطَ حَقٌّ وَ الْمِيزَانَ حَقٌّ وَ تَطَاثُرَ الْكُتُبِ حَقٌّ وَ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَ النَّارَ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ

□ / فصل ششم

حقوق والدین

۱- حقوق والدین

برای پسران و دختران وقتی که بزرگ شدند و پدر و مادر ضعیف شدند واجب است که احترام پدر و مادر را نمایند. حرام است که تذلیل شان کند، چنانچه خدای متعال فرموده است در سوره اسراء آیه ۲۳ و ۲۴. وَقَضَىٰ رَبِّيَ أَلَّا تُعْبُدُوا إِلَّا آيَاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا. إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا. وَخَفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا.

یعنی حکم کرد پروردگار تو اینکه پرستش نکنید غیر پروردگار را و به پدر و مادر نیکویی کنید و اگر به پیری برسند یکی از پدر و مادر و یا هر دوی شان پس نگوی بر آن دو اف، یعنی از ایشان به تنگ میا و صحبت ایشان را گران مشمار (و لاتنهرهما) یعنی اذیت و آزار مکن آن دو تا را و بانگ مزین بر ایشان و سخن ایشان را جواب درشت مده. و

قل لهما قولاً کریماً و بگو از برای پدر و مادر سخن نیکو از روی ادب و حرمت یعنی ایشان را به نام مخوان بلکه بگو یا ابتا و یا اما و بهر عبارت محترمانه که به قریه جات شان معمول باشد از قبیل آبی، بابی، آبی و یا آقای و بی بی و مامان و یا ننه.

پرو بال تواضع و تکریم را با کمال مهربانی نزدشان بگستران و بگو پروردگارا چنانکه پدر و مادر، مرا در کودکی به مهربانی تربیت نمودند تود ر حق آنها رحمت و مهربانی فرما، ظاهر این آیه مبارکه تعمیم دارد، چه پدر و مادر در حال پیری باشد و چه نباشد.

در ذیل تفسیر آیه مبارکه (یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم الایه در تفسیر منهج الصادقین) در روایت دارد مؤمنی که از معاصی و نافرمانی ها پرهیز نماید و واجبات را به جا بیاورد و اهل خورا از معاصی پرهیز بدهد و به واجبات امر کند و تشویق نماید در روز قیامت اهل آن مؤمن به آن شخص خطاب می کند خدا ترا جزای خیر بدهد تعلیم کردی ما را و امر نمودی به مأمورات الهی و نهی نمودی از منهیات و نجات دادی نفس خود را و ما را از هلاکت، همه شان مجموعاً داخل بهشت می شوند و شخصی که اهل و عیال خود را جاهل گذاشته باشد و تعلیم نداده باشد امورات دینی شان را، در روز قیامت اهل آن شخص به آن شخص گویند خدا ترا جزای خیر ندهد ما را تعلیم نکردی و امر نکردی به مأمورات و نهی نکردی از منهیات و خود و ما را هلاک کردی. آن شخص را با اهل و عیالش داخل جهنم می کنند.

۲- بحث روایتی درباره حقوق متقابل والدین و فرزندان

حضرت خاتم الانبیاء ﷺ دوره اولیه کودک را دوره سیادت و آقایی کودک در خانواده آن و دوره دوم آن را دوره عبدیت و غلامی آن برای پدر و مادر و دوره سوم را دوره مشاورت و وزارت برای پدر و مادر معرفی کرده فرموده است: (الْوَلَدُ سَيِّدٌ سَبْعَ سِنِينَ وَ عَبْدٌ سَبْعَ سِنِينَ وَ وَزِيرٌ سَبْعَ سِنِينَ)^(۱)

فرزند انسان تا هفت سالگی مقام سروری دارد و در هفت سال دوم باید فرزند به اطاعت پدر و مادر تمرین نماید و مؤدب شود به آداب اسلامی یعنی اصول دین و کلیات فروع دین را یاد بگیرد و نماز را با مقدمات آن یاد گرفته تمریناً بخواند و در هفت سال دیگر (تا بیست و یک سالگی) باید مشیر و مشاور والدین بوده و در تحمل سنگینی وظایف و تکالیف ممارست و مهارت نموده کارایی کسب کند طبق مضمون کلام حضرت پیغمبر ﷺ حضرت صادق ﷺ فرموده: (دع ابنک یلعب سبع سنین و یؤدب سبع سنین و الزمه نفسک سبع سنین)^(۲) فرزند خود را آزاد گذار تا سن هفت سالگی به بازی بپردازد و باید در هفت سال دوم آداب و اخلاق اسلامی آموزد و پس از آن به مدت هفت سال او را با خود همراه کن تا در کنار تو از مشورت با تو برخوردار بوده و با او تبادل نظر نمایی و از این طریق دارای کارایی گردد.

۱- سفینه البحار

۲- سفینه البحار ج ۲، ص ۶۸۴

و در یک روایت از بحار نقل شده^(۱) (عرامة الصبی فی صغره زیادة فی عقله فی کبره) شوخی و لجاجت و ستیزه جویی کودک در دوران خرد سالی او نمایانگر عقل و خرد او در بزرگسالی است. این ظاهراً در هفت سالگی اول است که میدان بازی طفل است نه در هفت سال دوم که وقت تمرین و مؤدب شدن او است. شوخی‌های حسنین علیه السلام با جد بزرگوارشان در بین هفت سال اول بود. درباره حق پدر و مادر از محمد بن مروان نقل شده است^(۲) که گفت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: مردی حضور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد یا رسول الله مرا توصیه و سفارش نما (فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ شَيْئاً وَإِنْ حُرِّقَتْ بِالنَّارِ وَ عَذِّبَتْ إِلَّا وَ قَلْبُكَ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ) یعنی پس رسول خدا فرمود: به خدا شریک قرار مده اگر چه به آتش سوزانده شوی و شکنجه گردی مگر اینکه از جهت خلاصی از عذاب، از زیانت چیزی صادر شود و حال آنکه قلبت مطمئن به ایمان و اعتقاد به توحید باشد بخشیده می شود. (مثل قضیه عمار یاسر در شکنجه قریش که چیزی گفت و قلبش مطمئن به ایمان بود و بخشیده شد) این توجیه را در عبارت (إِلَّا وَ قَلْبُكَ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ) کردم شاید منظور حضرت باشد بعد حضرت فرمود: (وَ وَالِدَيْكَ فَاطِعْهُمَا وَ بَرِّهِمَا حَتَّى كَانَا أَوْ مَيِّتَيْنِ) ترا به پدر و مادرت سفارش می کنم که مطیع آنها باش و به آنان نیکی کن و احسان

خود را چه در زمان حیات پدر و مادر و چه پس از مرگ آنها نسبت به ایشان (پدر و مادر) استمرار ده.

در نهج البلاغه دارد: (قال علی (۷) ان للولد علی الوالد حقاً و ان للوالد علی الولد حقاً فحق الوالد علی الولدان یطیعه فی کل شیء الا فی معصیة الله سبحانه و حق الولد علی الوالد ان یحسن اسمه و یحسن ادبه و یعلمه القرآن.)^(۱) علی (علیه السلام) درباره حق پدر و فرزند بر یکدیگر فرموده است: فرزند را بر پدر حقی است و پدر را بر فرزند حقی است، حق پدر بر فرزند آن است که پدر را در هر چیز مگر در نافرمانی از خداوند سبحان اطاعت و پیروی نماید و حق فرزند بر پدر آن است که نام فرزند را نیکو قرار دهد (بهترین نام آنست که در ضمن داشته باشد بنده بودن ولد را از برای خدا مثل عبدالله، عبدالاحد، عبد الواحد، عبدالمجید، عبدالصمد هکذا و درجه دوم نام انبیاء و اولیاء است چنانچه در سابق ذکر شد) و او را با آداب و اخلاق حسنه اسلامی تربیه کند و قرآن را به او بیامود.

فرزندی که قانونی تربیه کرده شود و قابلیت داشته باشد بعد از مرگ پدر و مادر نفع آن فرزند به پدر و مادری که مؤمن باشند می رسد (طلب مغفرت می کند از برای پدر و مادر خود)

در روایت نبوی وارد شده است که حضرت رسول اکرم فرمود: «اذا مات ابن آدم انقطع عنه عمله الا عن ثلاث صدقة جاریه و رقة علم یعلم لهداها (در نسخه دیگر او علم ینتفع در نسخه دیگر او و رقة علم

یعمل بها) ولد صالح یدعوا له» وقتی که فرزند آدم می میرد دفتر عملش بسته می شود مگر از ناحیه سه چیز دفتر عمل باز است:

اول صدقه و کار خیری که بعد از آن هم جاری باشد یعنی یک خدمت مالی که انسان به مردم می کند که بعد از خودش هم جریان داشته باشد مثلاً مؤسسه بهداشتی یا مدرسه یا مسجدی یا حسینیه به رضای خدا تأسیس کند و امثال اینها را صدقه جاریه می نامند.

دوم ورقه علمی که دانستگی حاصل شود از جهت راهنمایی آن ورقه یا علمی که نفع بدهد یا ورقه علمی که عمل شود به آن ورقه (از مجموع ورقها کتاب تشکیل می شود) پس کسی که نوشته و لو یک ورق که مردم از آن استفاده کند به جای بگذارد مادامی که مردم از این نوشته فیض می برد برای او حسنه نوشته می شود.

سوم فرزند صالح است. شخصی که از او فرزند صالح باقی بماند بعد از مردنش برای او طلب مغفرت کند دعا نماید یا کاری بکند که پدر آمرزی بشود. مثلاً کارهایی نماید که مردم بگویند: خدا پدر و مادر او را بیامرزد.

این از جمله ستونهایی است که در پرونده انسان باز می ماند.

■ / فصل هفتم

حقوق در کلام امام سجاد

در ذیل تربیت خانواده مناسب است چند جمله روایتی درباره حقوق ذکر گردد لذا روایتی است در خصال از حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) که پنجاه حق را برای اصحاب خود نوشته است. همه آن در این جزوه گنجایش ندارد یک مقداری از پنجاه حق باید تحریر گردد:

اول حق خدا (ج) بر انسان است که اصل و ریشه همه حقوق است.

دوم حق خود انسان بر انسان

سوم حق جوارح انسان بر انسان

چهارم حق افعال انسان بر انسان

پنجم حق اقارب انسان مثل حق پدر و حق مادر و حق اولاد و

حق برادر پس از آن باقی اقارب الاقرب فالاولی فالاولی

ششم حق معلم بر متعلم و حق متعلم بر معلم و حق رعیت

اداری انسان بر انسان

هفتم حق زوجه بر شوهر و حق شوهر بر زوجه

هشتم حق مال بر مالک

نهم حق مؤذن و حق امام جماعت

دهم حق همسایه و حق شریک و حق صاحب و رفیق و حق

بزرگتر از تو و حق مستشیر و مشیر و حق ناصح تو و بعضی حقوق دیگر.

یازدهم حق اهل ملت، فهرست وار این یازده مورد از روایت

سجادیه مضمون گیری شد بدون رعایت ترتیب در بعضی این موارد متذکره حقوق زیاد ذکر شده است.

اما حق خدا (ج)، گرچه حقوق خدا زیاد و محیط است بر انسان

در تمام حالات و تحولات انسان. ولی بزرگترین و مهمترین حقوق

خداوند (ج) این است که عبادت کنی خدا را و شریک به خدا قرار

ندهی، وقتی که از روی اخلاص عبادت کردی، خدا به عهده خود

می گیرد که کار دنیا و آخرت تو را کفایت کند.

شرح: در روایت سجادیه مذکوره در کتابی که اینجانب دیدم

حق انبیاء به ویژه حق حضرت خاتم الانبیاء و حق ائمه معصومین ذکر

نشده شاید سرش این باشد که اطاعت پیغمبر به عنوان پیامبر خدا و

اطاعت امام معصوم به عنوان منصوب از جانب خدا برای امامت و به

عنوان وصی پیامبر خدا در واقع اطاعت خدا (ج) است و مخالفت

ایشان مخالفت خدا است. لذا حقوق ایشان از اصول دین و در درجه

دوم حقوق خدا (ج) مندرج است در روایت موصوف تنها درجه اول

حقوق خدا به عنوان اکبر حقوق الله ذکر شده است که توحید باشد و

به درجه دوم تصریح نشده.

در اول روایت موصوفه مذکور است به این مضمون: بدان به درستی که از برای خدای عزوجل بر تو حقوقی است که در هر جنبش که از تو سر می زند و هر آرامشی که داشته باشی و یا در حالی که باشی یا در هر منزلی که فرود آیی یا در هر عضوی که بگردانی یا در هر ابزاری که در آن تصرف کنی آن حقوق اطراف تو را فرا گرفته است شاید این مضمون (احاطه حقوق الهی) اشاره است به حق تکوینی و حق تشریعی یعنی همان طوری که خدا (ج) ترا آفریده و قوت این حالات را به تو داده کذا لک به واسطه پیغمبر اسلام ﷺ و اوصیای آن حضرت رهنمایی به احکام آن حالات نیز نموده است.

و باقی حقوقی که در روایت ذکر شده گرچه همه به امر خدا است ولی از اصول دین نیست. همه از فروع دین است. لذا بعد از حق الله علیحده بیان شده است.

اما حق نفس تو بر تو: (حق خود انسان بر انسان) این است که او را در فرمانبری خدای عزوجل به کاربری.

حق جوارح

اما حق جوارح انسان بر انسان به این کیفیت و چگونگی ذکر می شود:

حق زبانت این است که آن را از فحش دادن گرامی داری و به سخن خوب عادت دهی و سخنان زیادی که سودی ندارد ترک گویی. و نسبت به مردم با زبان نیکویی کنی و به خوبی آنان را یاد کنی. و حق گوش این است که او را از غیبت و از شنیدن هر آنچه شنیدنش حلال نیست پاکیزه داری.

و حق چشم این است که آن را از هر آنچه که برای تو حلال

نیست بپوشانی و دیده عبرت بین داشته باشی.
و حق دستت این است که آن را بر چیزی که برای تو حلال
نیست نگشایی.

و حق دو پایت این است که با آن دو به سوی چیزی که برای تو
حلال نیست راه نیویی. زیرا با آن دو به صراط خواهی ایستاد. پس
متوجه باش که ترا نلغزاند که به آتش خواهی افتاد.
و حق شکمت این است که آن را جایگاه حرام نکنی و بر سیری
نیفزایی.

و حق عضو جنسی تو این است که آن را از زنا نگاه بداری و از
دیدگاه بپوشانی
حق افعال

اما حق افعال انسان بر انسان بدین ترتیب فی الجمله ذکر
می شود (مضمون کلام امام علیه السلام):

و حق نمازت: این است که بدانی که آن به پیشگاه خدای
عزوجل راه یافتن است و تو در نماز در مقابل خدای عزوجل
ایستاده ای چون این را نیک دانستی همچون بنده خوار و کوچک
رغبتمند و خوشحال و امیدوار و ترسناک و بیچاره و زاری کن باش. و
نماز را بزرگ بدانی، و به آرامش و وقار می ایستی و با تمام دل به او رو
می آوری و نماز را با آداب و حقوقش به جای می آوری.

و حق حج: این است که بدانی که آن راه یافتن به نزد پروردگار
است و گریختن از گناهان به سوی اوست و باعث پذیرش توبه تو و
انجام دادن فریضه ای است که بر تو واجب کرده است.

و حق روزه: این است که بدانی که آن پرده‌ای است که خداوند بر زبان و چشم و گوش و شکم و دامن تو زده است تا تو را از آتش بیوشاند. پس اگر روزه را ترک کردی، پرده الهی را که بر تو کشیده است پاره نموده‌ای.

و حق صدقه: این است که بدانی آن پس اندازی است از برای تو نزد خدا و امانتی است که نیازی به گواه گرفتن بر آن نداری. چون این رانیکو بدانی با آنچه در پنهانی امانت می‌گذاری اطمینان خاطرت بیشتر است از آنچه آشکارا به امانت بسپاری و باید بدانی که صدقه بلاها و دردها را در دنیا از تو دفع می‌کند و در آخرت آتش را از تو دور می‌سازد.

و حق قربانی: این است که مقصودت از آن رضای خدای عزوجل باشد و رضای مخلوق را در نظر نگیری و هیچ غرضی جز اینکه در معرض رحمت خدا قرار بگیری و جانت در روز ملاقات خدا نجات پیدا کند نداشته باشی.

حق اقارب

اما حق اقارب انسان بر انسان به این کیفیت و چگونگی است
(مضمون کلام امام علیه السلام)

حق مادر: حق مادرت این است که بدانی که او ترا در جایی متحمل شد که هیچ کس، کسی را در آنجا متحمل نشود و از میوه دل خود به تو داده است. آنچه را که هیچ کس به کسی نمی‌دهد و با تمام وجود خود تو را نگهداری کرده و اهمیتی نمی‌داد که خود گرسنه باشد ولی به تو خوراک بدهد و خود تشنه باشد ولی تو را سیراب کند

و خودش برهنه باشد و تو را بپوشاند و خود در آفتاب نشیند و ترا در سایه جای دهد و به خاطر تو بی خوابی بکشد و تو را از گرما و سرما نگهداری کند تا تو فرزند او باشی. پس طاقت سپاس گذاری او را نداری مگر به کمک خدای متعال و توفیق او.

حق پدر: و اما حق پدرت این است که بدانی او ریشه تو است و اگر او نبود تو نبودی. پس هر گاه در خود چیزی دیدی که خوش آیند بود بدان که پدرت ریشه آن نعمت بر تو می باشد. پس خدا را حمد کن و به همین اندازه سپاس گوی او باش و توانایی نیست مگر به کمک خدا.

حق فرزند: و اما حق فرزندت این است که بدانی که او از تست و در نیکی و بدی عمر دنیا بستگی به تو دارد و تو مسئولیت آنچه را که از او به عهده گرفته ای داری تو باید او را نیکو ادب کنی و به پروردگار عزوجلش رهبری کنی و به فرمان داری او یاریش نمایی. پس درباره فرزند همچون کسی رفتار کن که بداند در نیکی به فرزند پاداش خواهد گرفت و در بد رفتاری با او به کیفر بد دچار خواهد شد.

حق برادر: و اما حق برادرت این است که بدانی او دست تو و عزت تو و نیروی تو است. پس او را نه برای نافرمانی خدا اسلحه خود بساز و نه برای ستم به خلق خدا کمک خویش بکن و یاری او را بر دشمنش و خیر اندیشی از برای او را از دست مده. پس اگر فرمان خدای را برد چه بهتر و گرنه خداوند بر تو گرامی تر از آن باشد و نیرویی جز به وسیله خدا نیست.

حقوق متقابل معلم و متعلم: اما حق معلم بر متعلم و حق متعلم بر

معلم و حق رعیت اداری انسان بر انسان مضمون کلام امام (علیه السلام) چنین است: و حق کسی که به تعلیم تو قیام می کند این است که او را بزرگ بشماری و از برای مجلس او احترام قایل شوی و به سخنانش خوب گوش فرا دهی و روی به جانب او کنی و آوازت را بر او بلند نکنی و هیچ کسی را که از او چیزی می پرسد پاسخ نگویی تا خود او پاسخ بگوید و در مجلس او با کسی صحبت نکنی و غیبت کسی را نزد او نکنی و چون بدی او را نزد تو گویند از او دفاع کنی و عیبهای او را پپوشانی و نیکویی هایش را آشکار کنی، با دشمن او همنشین نباشی و دوستش را دشمن ندانی چون این چنین کنی فرشتگان خدا گواه تو هستند که تو برای رضای خدا او را قصد کرده ای و دانش او را فرا گرفته ای نه برای خاطر مردم.

و اما حق کسی که در دانش رعیت تو است این است که بدانی که خدای عزوجل تو را سرپرست آنان کرده در آن دانشی که به تو داده و از گنجینه های خود بروی تو گشوده است اگر در یاد دادن مردم نیکو رفتار کردی و به آنان کج رفتاری ننمودی و سخت گیری بر آنان نکردی خداوند از فضل خود بر تو خواهد افزود و اگر دانش خود از مردم منع کردی و یا چون از تو دانشی طلب نمودند کج رفتاری نمودی بر خدا لازم است که دانش و آبروی آن را از تو بگیرد و موقعیت تو را از دلها براندازد.

حق رعیت بر سلطان: و اما حق رعیتی که بر او سلطنت داری این است که بدانی که آنان به خاطر ناتوانی که دارند و نیرویی که تو داری رعیت تو شده اند. پس واجب است در آنان به عدل و داد رفتار

کنی و از برای آنان همچون پدری مهربان باشی و از نادانی آنان گذشت کنی و در کیفرشان شتاب نکنی و خدای عزوجل را بر این نیرویی که ترا بر آنان عطا فرموده سپاسگذار باشی.

حق متقابل زن و شوهر: اما حق زوجه بر شوهر و حق شوهر بر زوجه نیز ضمناً ذکر می شود (مضمون کلام امام علیه السلام) و اما حق همسر این است که بدانی که خدای عزوجل او را وسیله آرامش تن و دل قرار داده و بدانی که این نعمتی است از خداوند بر تو پس او را گرمی داری و با او به نرمی رفتار کنی. گرچه حقی که ترا بر اوست واجبتر است ولی او را نیز بر توست که رحمتش آوری زیرا او اسیر توست و باید خوراک و پوشاک او را بدهی و چون نادانی کرد او را ببخشی.

حق مال بر مالک: و اما حق مال بر مالک مضمون کلام امام علیه السلام چنین است: حق مالت این است که بجز از حلال آن را به دست نیاری و جز در راه صحیح انفاقش نکنی و کسی را که ناسپاس است بر خود مقدم نداری و در آن به فرمان پروردگارت رفتار کنی و بخل بر مالت نورزی که با وجود گشایش در زندگی که داشته‌ای حسرت و پشیمانی خواهی کشید و نیرویی نیست جز به وسیله خدا. اما حق مؤذن و حق امام جماعت: مضمون کلام امام علیه السلام چنین است: و اما حق اذان گو این است که بدانی که او به یاد تو می آورد پروردگارت عزوجل را و به بهره‌ای که داری دعوت می کند و بر انجام وظیفه‌ای لازم که بر عهده تو است تو را یاری می کند. پس او را همچون کسی که به تو نیکی کرده باشد سپاسگذار باش.

و اما حق پیشوای تو در نماز این است که بدانی که او نمایندگی میان تو و پروردگارت را به عهده گرفته و از جانب تو سخن گفته و تو از جانب وی سخن نگفته‌ای و او از برای تو دعا کرده است ولی تو از برای او دعا نکرده‌ای و هراس ایستادن در مقابل خدا را از تو کفایت نموده اگر برای آن نقصی باشد به عهده اوست نه به عهده تو و اگر درست باشد تو شریک او بوده و او را بر تو زیاده‌ای نخواهد بود. پس جان تو را با جان خود و نماز تو را با نماز خودش محافظت نموده از این رو باید به همین قدر سپاس گذارش باشی.

اما حق همسایه و حق رفیق و مستشیر و حق مشیر و حق ناصح و حق کوچکتر و بزرگتر از تو مضمون کلام امام (علیه السلام) چنین است: و اما حق همسایه این است که در غیاب احترام او را حفظ کنی و در حضور احترامش نهی و اگر ستمی بر او رفت یاریش کنی و عیبی را از او جستجو نکنی و اگر به کار بدی از او اطلاع پیدا کردی پرده پوشی کنی و اگر بدانی نصیحت تو را می‌پذیرد محرمانه نصیحتش کنی و در سختی او را رها نکنی و از لغزش او درگذری و گناهش را ببخشی و با خوشی با او معاشرت کنی و نیرویی نیست مگر از جانب خدا.

و اما حق رفیق این است که با او به تفضل و انصاف رفتار کنی و چنانچه او از تو احترام می‌کند تو او را احترام کن و وجود تو از برای او سبب رحمت باشد نه برای شکنجه و عذاب و نیرویی نیست مگر از جانب خدا.

و اما حق شریک این است که اگر غایب شد کفایت او را بکنی و اگر حاضر شد رعایتش را نمایی و بدون حکم او حکمی نکنی و

بی نظر او به رأیت عمل نکنی و مالش را برایش نگاه بداری و در کم و بیش کار او خیانتش نکنی که دست خدای تبارک و تعالی بر سر دو شریک هست مادامی که به یکدیگر خیانت نکرده‌اند و نیرویی نیست مگر از طرف خدا.

و حق کسی که با تو مشورت می‌کند این است که اگر نظری درباره او داری به او بگویی و اگر نه او را به کسی که می‌داند رهنمایی کنی. و حق کسی که تو با او مشورت می‌کنی این است که او را در چیزی که با تو در رأی موافقت نکرد متهمش نکنی و اگر با تو موافق بود خدای عزوجل را ستایش کنی.

و حق کسی که از تو اندرزی می‌طلبد این است که خیرخواهی را از او دریغ نداری و جزء از راه مهربانی و مدارا قدم بر نداری.

و حق کسی که ترا نصیحت می‌کند این است که نسبت با او فروتنی کنی و گوش خود را به سخنش فرا دهی که اگر حق گوید خدای عزوجل را ستایش کنی و اگر موافق نگوید نسبت به او دلسوز باشی و او را متهمش نکنی و بدانی که خطا کرده است و به این خطا مؤاخذه‌اش نکنی مگر اینکه سزاوار اتهام باشد که به هیچ کار او در هیچ حالی نباید اعتنا بکنی و نیرویی نیست مگر با خدا.

و حق بزرگتر از تو این است که به خاطر اتش احترام کنی و بزرگش بداری که پیش از تو در مسلمان شدن حق تقدم دارد و با وی هنگام ستیزه ایستادگی نکنی و پیش از او به راهی نروی و در راه رفتن از او پیشی نگیری و با او جهالت نورزی و اگر او جهالت ورزد متحملش باشی و احترامش کنی به خاطر حق و به خاطر احترامی که

اسلام برای او قائل است.

و حق کوچکتر از تو این است که در تعلیم او و گذشت از او و پرده پوشی بر او و مهربانی و کمک او دلسوزی نمایی.

و حق کسی که از تو چیزی بخواهد این است که به قدر نیازش با او عطا کنی و حق کسی که از او چیزی خواسته‌ای این است که اگر داد با تشکر از او بپذیری و حق شناسی کنی و اگر نداد عذرش را بپذیر. و حق کسی که ترا برای خدای تعالی شاد کرده است این است که اولاً خدای عزوجل را ستایش کنی. سپس آن کس را سپاسگذار باشی. و حق کسی که درباره تو بدی کرده این است که از او درگذری و اگر بدانی که گذشت از او زیان دارد داد خود را از او بگیری که خدای تبارک و تعالی می‌فرماید کسی که پس از مظلوم شدن داد خود را بگیرد گناهی بر آنان نیست.^(۱)

و اما حق اهل ملت مضمون کلام امام (علیه السلام) چنین است: و حق هم‌کیشان تو این است که در دل سلامتی آنها را بخواهی و نسبت به آنان دلسوز باشی و باید کارات‌شان را مدارا کنی و انس بگیری و آنان را به سوی خیر و اصلاح بیاوری و از نیکوکاران‌شان سپاس گذاری کنی و آزارشان نرسانی و آنچه برای خود دوست می‌داری از برای آنان دوست بداری و آنچه برای خودت ناخوش داری برای آنان نیز خوش نداشته باشی و باید پیران‌شان به جای پدر تو باشند و جوانان‌شان به جای برادرت و پیرزنان‌شان به جای مادرت و کودکان‌شان به جای فرزندانت باشد.

■ فصل هشتم

صفات مؤمن در کلام امام صادق (علیه السلام)

مناسب است اینجا یک روایت از کتاب خصال که درباره صفات مؤمن است تحریر شود آن روایت این است:
«خمسون خصلة من صفات المؤمنين»

حدثنا ابي رضى الله عنه قال حدثنا محمد بن يحيى العطار و احمد بن ادریس جميعاً قال حدثنا محمد بن احمد بن يحيى بن عمران الاشعري عن الحسن بن على عن ابي سليمان الحوانى او عن رجل عنه عن ابي عبدالله (عليه السلام) قال صفة المؤمن قوة في دين و حزم في لين و ايمان في يقين و حرص في فقه و نشاط قفى هدى و بر في استقامة و اغماض عند شهوة و علم في حلم و شكر في دفع و سخاء في حق و قصد في غنى و تجمل في فاقة و عفو في قدره و طاعة في نصيحة و ورع في رغبة و حرص في جهاد و صلوة في شغل و صبر في شدة و في الهزاهز و قود و في المكاره صبور و في الرخاء شكور لا يغتاب و لا يتكبر و لا يبغي و ان بغي عليه صبر و لا يقطع الرحم و ليس بواهن و لا فظ و لا غليظ و لا يسبقه بصره و لا يفضحه بطنه و لا يغلبه

فرجه و لا یجد الناس و لا یفترو و لا یبذرو و لا یسرف بل یقتصد، ینصر المظلوم و یرحم المساکین و نفسه عنه فی عناء و الناس منه فی راحة و لا یرغب فی عز الدنيا و لا یجزع من المها للناس هم قد اقبلوا علیه و له هم قد شغله لا یری فی حلمه نقص و لا فی رائیه و هن و لا فی دینه ضیاع یرشد من استشاره و یساعد من ساعده و یکیع عن لا باطل و الخنی و الجهل فهذه صفة المؤمن. ترجمه :

پنجاه خصلت از صفات مؤمن است. امام صادق (علیه السلام) فرمود: صفت مؤمن این است که :

در دین نیرومند است
و در نرمی احتیاط کار است
و ایمانش به سرحد یقین است
و در فهمیدن حریص است
و در هدایت با نشاط است
و در نیکی پایدار است
و به هنگام شهوت چشم پوشی می کند.
دانشش آمیخته با بردباری است
در موردی که با او مدارا شود سپاس گذار است
و نسبت به حق خودش سخاوتمند است
و در حال ثروتمندی میانه رو است
و در حال تنگدستی ظاهر آراسته دارد
و در حال قدرت می بخشد
و در مورد خیراندیشی فرمانبردار است
و رغبت به ورع دارد

و در جهاد حریص است
و در حالی که مشغول کار است از نماز غفلت نمی‌کند
و در مورد شدت بردبار است
و در مقابل پیش آمده‌های سخت با وقار است
و در ناملايمات صبر فراوان دارد
و در فراخی شکرگذار است.
نه غیبت می‌کند
و نه تکبر می‌کند
و نه ستم می‌کند
و اگر بر او ستمی شد تحمل می‌کند
قطع رحم نمی‌کند.
سست نمی‌باشد.
بدخلق و سنگ دل نیست.
چشمش را در اختیار خود دارد
و شکمش او را رسوا نمی‌کند
و مغلوب شهوات نمی‌شود
به مردم حسد نمی‌ورزد.
افترا نمی‌بندد.
بیهوده خرج نمی‌کند
و اسراف نمی‌کند.
بلکه میانه‌رو است.
ستم‌دیده را یاری می‌کند
و تهی‌دستان را دلسوزی می‌نماید.

به خاطر راحت مردم خود را به زحمت می اندازد
و به عزت دنیا رغبتی ندارد
و از درد آن بی تابی نمی کند.
مردم را هوایی در سر است که دنبال آن هواها هستند و او را
هوایی در سر است که بدان مشغول است
و در حلمش کمبودی به نظر نمی رسد
و در رایش سستی به نظر نمی رسد
و دینش را ضایع نمی کند
و هر که با او مشورت کند او را راهنمایی می کند
و هر که با او همدست شود مساعدتش می کند
و از باطل و دشنام دادن و نادانی گریزان است. اینها صفات
مؤمن است.

اللهم وفقنا للعلم والعمل الصالح على الله التوكل وبه الاعتصام